№ انشای
مهدی خان

№ ٤٢

HACI MAHMUD EFENDİ
BEŞİKTAŞ
Vakıf Kütüphanesi

T.C. * Süleymaniye Kütüphanesi Müdürlüğü
1923

Süleymaniye U Kütüphanesi
Kısmı Hacı Mahmud Ef.
Yeni Kayıt No 5209
Eski Kayıt No

منشآت میرزا مهدی خان

هذا کتاب انشاء بسم الله الرحمن الرحیم من تصنیفات مرحوم میرزا مهدیخان

ای کرده رقم کلک صنع ترکیب بشر
زانشاء تو نقش بسته اجسام صور

هر حرف که از خامهٔ حکمت زده سر
طغرای قضا گشته و عنوان قدر

انشاء حمدیکه مترسلان صحایف صنایع ابداع املا نمایند صفحه سپارد الکبار را
سزد و ابداع نامهٔ شکریکه منشیان رسایل ابداع رقم کنند نامهٔ عجز و افتقار را زیبد
کلام فصاحت آثار بلاغت آیات لا احصی ثناء علیک کما اثنیت علی نفسک از قلم
معجز شیم سحربیان ثبت یافته که با آنچه از ابداع ایجاد تسمیه بسمله انشاء و طفیل خاتم
نبوت رقم اوست

خاتم نعتیکه فخر آدم آمد
مقصود وجود هر دو عالم آمد

زان

زان یافت شرف نامهٔ نامی چو
آری شرف نامه ز خاتم آمد

صلی الله علیه و آله الذین لصحایف السعادة صدر الکتاب و الرسایل
الهدایة افضل الخطاب جواهر زواهر حمد
و سپاس فزون از حیطهٔ وهم و قیاس نثار بارگاه جناب مالک الملکی
سزاست که فیما بین سلاطین با عز و تمکین مصداق و نزعنا ما فی صدورهم
من غل اخوانا علی سرر متقابلین رشتهٔ الفت و اتحاد محکم و وجود خواقین
سلیمان تمکین روی زمین را مفاد و جعلناکم خلائف فی الارض واسطهٔ العقد
نظام عالم و انتظام امور بنی آدم ساخته شادروان عز و جلالش را از وصمت
اشتراک و اندراس مصون و ساحت جهان جلالش از شائبهٔ ریب و اقتباس محروس
و مامونست و صلوات صلاة مصلات و تحف و تحیات زاکیات شایسته
روح مطهر و مرقد منور رسول هاشمی نسب امی لقب است که در پیشگاه و ما ارسلناک
الا رحمة للعالمین گوشش بشارت نیوشش کافهٔ بنی آدم و عامهٔ امم را از بقرطهٔ طوق

للعالمین

للصاحبین اولئک هم المقربون آراسته و ریاض عالم کون و فساد را
گلهای محمدی از خار وجود شرک و لوث کفر پیراسته صلی الله علیه و آله
الطاهرین الاخیار ما دام الفلک الدوار حضرت والا مرتبت سپهر منزلت
ناهید فطرت برجیس سلطنت نور حدقه شوکت و جلالت نور حدیقه عظمت و
نبالت ثمرة الفواد شجره دولت و کامکاری نوباوه بوستان حشمت
و بختیاری اختر برج شهامت و نبالت و درخشنده گوهر درج
سعادت و فخامت خضرت نخشای چمن صدق و صفا زینت افزای
انجمن مهر و ولا قره باصره نیک اختری غره ناصیه ابهت و سروری
شمس السماء العظمة و الشوکة و الجلال و الاحسان و البر و الامتنان
فلان لازال ساحت عز و جلاله محفوظة لحصول الامال و ارضی اقباله مخضرة
من رشحات غمام الافضال من الملک المتعال بعد از اتحاف دعای
محبت اشتمال که مواد عذبش از سرچشمه اجیب دعوة الداع المضطرین

پیوند سابق و در اظهار تفقدات سبقت جوگشته فلان را برسم سفارت تعیین و
روانه بزم حضور فیض گنجور ساخته بعضی مطالب و مستدعیات و اتفاقا حالی شد
که در استسلام شده میمنت مقرون مطالب مزبوره را بآن دستگاه والا
شان تفهیم و خاطرنشان خواهد کرد طریقه حسنه و شیوه مستحسنه دوستی و
یگانگی مقتضی آنست که پیوسته فاتح ابواب مراسلات دوستانه بوده عند
و مقاصد را با شایبه یگانگی با وجود الفت و یگانگی در سلک تحریر درآورند
که از اتمام و انجام آن قواعد اتحاد استحکام پذیرد و در انصراف سفیر
مزبور از آگاهی احوال سعادت اشتمال خاطر عاطر مصاف و انواع مسرت
و بهجت خواهد ساخت باقی ایام الفت و ایتلاف مخلد و لایزال باد برب العباد
جواهر نفیسه ادعیه طیبه دوستی قرین و لآلی
زاهره تسلیمات زاکیات مودت آئین ارمغان و داد و گنجینه اتحاد
حضرت فلک رفعت درة التاج اکلیل سلطنت و کامکاری فروزان گوهر

برج سعادت و بهجت و جلال سرافرازی و افسر سروری و جهانبانی نقاوه

خاندان رفیع الشان گوهر رکانی برادر والاگهر وحبیب نکوسیر مبلغ و

ستحف داشته بر لوح مصادقت مینکارد که چون پیوسته غواص

ضمیر خلت تخمیر در بحر اشتیاق مستغرق اینمعنیست که بوسایل شاشیه

گوهر گرانبهای مقصود که عبارتست از مکاتبت داله بر حقایق حالات خیریت

مفروست از عوض کامحبت بکنار آمده در و دیوار نهانخانه خاطر را بآن مرصع

کاری و جیب و دامان جان و جنان مشحون لفرایدبهجت و کامکاری گرداند لهذا

لهذا در این اوان خجسته نشان که شهامت و بسالت پناه میرزا محمد محسن بجهة

تجدید عهد و تمهید رسوم موآخات از طرفین الشرف مأمور آندربار فلک

ظهور گشته قلیلی از مرصعلات مساوی چهار دانگ کسری چین و آنسرکار

عظمت مدار بجهة خلعت و انعامیکه از موقف احسان واقع میشود مصروف داشت

و بین الدولتین مغایرت و جدائی منظور نبود برسم یادبود مصحوب بیات دستنام

اذا دعان قلبی یتحول الی والیوم بود ومسرت لطفش از منبع تحیتهم فیها اسلام شرح دارد

باشد بر مرآت ضمیر منیر مرتسم میگرداند که چون نسیم عنبر شمیمه از گلزار خلت و

و اتحاد اهتزاز یابد بعطر پری مشام شوق و غرام میپردازد و سحاب منبیان

اثبات موالات و وداد که در فضای هوای محبت و ولا متراکم گردد حیاض

ریاض مؤالفت و مصافات را مالامال سلسال عذب صدق و صفا میدارد و

نیست که در هنگام غیبت صوری وقوع روابط الفت و اتحاد معنوی

رسایل مکاتبات فیمابین و اظهار مراتب وداد از جانبین که بدستیاری خامهٔ

براعت خامه ابواب دوستی مفتوح و فصول یکجهتی از حسن تقریر سفرای

بلاغت علامه مقرون و مشحون نفنون زوارف لطایف و معنون بصنوف

عوارف عواطف گشته مقتضی فرط وداد و منقضی مزید اعتقاد و باعث استحکام

مبانی مصافات و علاوه علاقه و موالات میگردد چون در این اوان میمنت

بنیان که بعنایات ایزد سبحان بتفنه کامل ترکمان زشت بعمل آمده معدودی را

که از

که از غضب و سیاست در صحاری بعیده فراری و از خوف حسام بهادران
بحر انتقام متواری بودند درین ایام توجهات حضرت ملک علام کرفتار
سخط قهر و حکم تیغ شیرانه ایشان جاری نموده استرفاء عجزه و ملهوفین و
وستم کشان از جور ستم کشیان و استخلاص اسرای مسلمانان را از قید اسار بد
بد اندیشان نصب العین ضمیر خیریت اقتران و بعد از تهیه رکتان منزل
بمنزل وارد ارض فیض شامل و سعادت اندوزی از جبهه سائی تراب روضهٔ
رضیه رضویه علی راقدها آلاف الصلوات والتحیه و قرب جوار آن سعادت تمهید
بختیار حاصل شد دار الطاف الهی قروح و جروح ستمدیدکان صورت
التیام و صحایف آمال و صنیع و شریف خراسان شیرازه انتظام
و اختتام پذیرفته خورد و بزرک از کرد و ترک در مقام اطاعت و فرمان برداری
ثابت قدم کردیده چون آن کامکار از خاندان جلیل و دودهٔ قویم و مظهر آثار
فی احسن تقویم میباشد بسبب حصول قرب جوار طبع ارجمند و خاطر محبت

آقا سید حسین و تحویلداری کریم بیک و نویسندکی میرزا رحیم مشرف جواهر خانه همایون
بموجب فرد ممهور علیحده با صد و یک زنجیر بخصوص کسیل و از ارمغان ممالک و
ساعت مجمل فیلان البعلاوه و هدایا مرسله کردید تا ساعت زرین و سیمین ده
زینت افزای بزم سپهر رتبت و دقایق و لیالی ایام مقرون بخیر بوده اساس
سلطنت و جهانداری تا قیام ساعت و ساعت قیام مستدام
پس از ستایش پروردکاری بی نیاز و خداوند بنده نواز پیوند ساز الهی
یکانه و وفاق آموز جانهای فرزانه آفریننده که با همه جدائی و خلاف ابر تیره
شب دیجور روشنی صبح صادق الجلوه بروز آورده و در امتزاج آب
و خاک و ازدواج آتش و باد که اضداد صوریند به یکانکی و دوری قوت
ترکیب حواس و قدرت ترتیب قیاس نهاده حکیمی که در پیکر آدم از رد
صفوت روح نهاده و نوح را بجودی خلعت نجات داده دست رسالت را
خاتم از نقش محبت او در انکشت و خاتم نبوت را از مهر او مهر پشت و

که از غضب و سیاست در صحاری بعیده فراری و از خوف حسام بهادران

بحر اشتعام متواری بودند درین ایام بتوجهات حضرت ملک علام کرفتار

سخط قهر و حکم تیغ تیز ایشان جاری نموده استرفاع عجزه و ملهوفین و

ستم کشان از جور ستمکشیان و استخلاص اسرای مسلمانان را از قید اشرار بد

اندیشان نصب العین ضمیر خیریت اقتران و بعد از شیه ترکمان منزل

منزل وارد ارض فیض شامل و سعادت اندوزی از جبهه سائی تراب روضه

رضیه رضویه علی راقدها آلاف الصلوات و التحیه و قرب جوار بآن سعادتمند

بختیار حاصل شد و از الطاف الهی قروح و جروح ستمدیدگان صورت

التیام و صحایف آمال وضیع و شریف خراسان شیرازه انتظام

و اختتام پذیرفته خورد و بزرک از کرد و ترک در مقام اطاعت و فرمان برداری

ثابت قدم کردیده چون آن کامکار از خاندان جلیل و دوده قویم و مظهر آثار

فی احسن تقویم میباشد بسبب حصول قرب جوار طبع ارجمند و خاطر محبت

آقا سید حسین و تحویلداری کریم بیک و نویسندگی میرزا رحیم مشرف جواهرخانه همیون

بموجب فرد ممهور علیحده با صد و یک زنجیر بخصور کسیل و از ارمغان ممالک و

ساعت مجلل فیلان بعلاوه و هدایا مرسله کردید تا ساعت زرین و سیمین با مهر

زینت افزای بزم سپهر است دقایق و لیالی ایام معترون بخیر بوده اساس

سلطنت و جهانداری تا قیام ساعت و ساعت قیام مستدام

پس از ستایش پروردکار بی نیاز و خداوند بنده نواز سپوند ساز دلهای

بیکانه و وفاق آموز جانهای فرزانه آفریننده که با همه جدائی و خلاف اثر یکی

شب دیجور روشنی صبح صادق بجلوه بروز آورده و در امتزاج آب

و خاک و از دواج آتش و باد که اضداد صوریند بیکانکی و دوری قوت

ترکیب حواس و قدرت ترتیب قیاس نهاده حکیمی که در پیکر آدم ارد

صفوت روح نهاده و نوح را بجودی خلعت نجات داده دست رسالت را

خاتم از نقش محبت او در انکشت و ختم نبوت را از مهر او مهر بر پشت و

و درود فراوان بر خلیفه بر حق و وصی مطلق و اولاد طاهرین او صلوات الله علیهم

اجمعین باد و بعد گوهر دعائیکه در صدف صدق و صفا پرورده ضمیری بحر نظیر است

شایسته انجمن انجم خدم شهریار کشورگشا جهانگیر ملک آرا فرمانده فرمانروا

عدل نگار ظلم داطر انجت و کاه زیور بخش و جاه پادشاه مکرم خسرو معظم خدیو اکرم امیر اطور

اعظم که روانش شاد و جهانش بمراد بوده باشد مکشوف ضمیر محبت تخمیر میداریم که چون

دیری گذشته که از طرفین الشرف آن آفتاب سپهر سروری در طی نامه محبت

انگیز از سحاب خامه گوهر ریز رشحه که شارح حالات دوستی آیات باشد نظارت بخش گشت

یکانگی و وداد نگردیده و عندلیب آشنا سفیری با صفیر تقریر ارشا خار آمانی و اشواق

در گلزار وفا و وفاق بال افشان نرسیده نه از صوب بریدی و اعلامی و نه از اهنو

صفیری و پیامی از آنجائیکه از اهتزاز الطاف یزدان قدیم و تابش اعطاف خداوند کریم

گلزار یکجهتی و دولتین بهجتین برا آغاز ربیع است و گلبن وداد در اشکفتگی بدیع

در ریاحین نورسته الفت از هر دو دسته بپیوند یکانکی و یکرنگی بسته و شاخسار

الفت از دو جانب بهم پیوسته مکنون خاطر مهر مآثر داشته ایم که روضه

روح بخش یکانکی را بی صفیر سفیری دمساز نکذاریم در این زمان بهجت علامه بجهة

ابلاغ نامه محبت ختامه عالیجاه رفیع جایگاه عسکر خان قشار را که در جویبار

نهال وجودش بر استی ارسته معتمدی خسرو سفیری بی نظیر است روانه حضور مهر

ظهور نمودیم   خداوند یرا مینداه ایم و کردکار یرا پرستنده که

گل از گل آورده و مهر از دل آرایش بوستان از چه گلها دهد و آیین دوستان از مهر

دلها پس از ستایش یزدان پاک درود بر پیغمبر محمود و خلیفه بر حق و وصی مطلق و امامان

او باد و بعد سلام دوستانه نثار انجمن حضور آفتاب ظهور آن مهین گوهر یگانه صدر

کامکار خدیو گستر و عدل شعار کرم پرور سپهر رفیع خداوند نگین وسیع پادشاهی

دنچاه سپهر دستگاه برادر مکرم معظم ساخته مکشوف ضمیر محبت تخمیر میداریم

رانحه ریحان خلت و وداد و شمیم سنبلستان محبت و اتحاد ا

نامه عنبر شمامه والای حضرت عالی منزلت مطرح اشعه فیوضات الهی و مهبط انوار

عنایات نامتناهی مهر جهانتاب اوج سلطنت و شهریاری و بدر عالم افروز سپهر
عظمت و بهجت و جهانداری نقاوه خاندان رفیع الشان گورکانی خلّد دودمان منیع
الارکان صاحبقرانی برادر والاگهر خدیو دارا شکوه بیک اختر که از شمایم گلزار
صفحه اش روایح صحت مزاج قدسی امتزاج شریف بمشام ادراک میرسید و از عطر
سائی بهارستان عبارتش نفحات مسکة الفتوحات استقامت وجود سعادت
آمود گرامی نکهت بخش دماغ هوس میگردید در هنگامیکه ابواب ظفر بر روی شاهد
اقبال بازو نسر طایر عقاب سپهر جناح استعجال بجانب روم و بغداد در پرواز بود
مصحوب شهامت و معالی نشان حسنعلی خان بسمت ورود یافت و پرتو انواع
بهجت و سرور از ضیای خورشید مضامین مهر انگیزش بسراچه دل الفت منزل
تافت و هدایای دوستانه و تحایف یکجهتانه موجب بتفصیل عطر بز محفل مودت و
زینت بر و دوش شاهد محبت گردیده در اینوقت که حسنعلی خان از درگاه
خلافت بنیان رخصت انصراف میافت حکایت شوق عالی و دوستیهای

ارزیابی و صوری خالی بتقریر اوست که بعرض عالی رساند همواره باعلام خبر بهجت
آثار سلامتی ذات مقدس صفات و انهاء مهمات بهجت انتمای آن والا خاطر و محرک سلسله
موالات باشند باقی آفتاب بی زوال دولت و جهانداری از مصون از زوال باد
ارزوریه بانی این نه سپهر سرای جهان و معمار این
معموره بلند ایوان قبه چرخ مقرنس را بی آلت خشت و گل برافراشته و رواق نطاق
رواق آنرا بشمسه زرین خورشید و صور سیمین کواکب نگاشته و آئینه رخساره را
بنفوس قبه خضرا آراسته و نشیمن خاک را چون عمارت پائین افلاک بت بجهان
ذات بهجت سمات پیراسته بهار آرای قدرتش که گلهای چهار باغ عناصر را
بید صنع کامل رنگ آمیزی نموده و مهندس حکمتش بمفاد والارض فرشناها بسط
بساط زمین بمصداق و بنینا فوقکم سبعا شداد احداث مشاطه دلگشای چرخ
برین فرموده پایه قصر معصور را که از این دولت خدا داد سر کوب قصر سپهر
و شبستان ایوان سلطنت کبری را رفیع تر از طارم ماه و مهر ساخته نواب مستطاب

همایون ما نیز در ازاء این عارفهٔ عظمی بر ذمت همت علیا لازم فرمودیم که هر یک
از راست کیشان صداقت اندیش و ارادتمندان عقیدت اندیش که در سایهٔ
بندگی مانند سرو آزاد ثابت قدم باشند ایشان را من الاماثل والاقران سرسبز
شاداب فرمائیم و از انواع عواطف خدیوانه بهره‌مند حصول آمال و امانی
سازیم از آنجائیکه مصداق این مقال شاهد احوال نیکو مآل عالیجاه رفیع جایگاه
عزت و سعادت همراه میرزا مهدیخان متخلص بکوکب گشته که طینت ضمیر انسجامه ...
بنشته و بنیاد وجودش با آب و گل نیک اعتقادی سرشته است لهذا از ابتداء
هذه السنه قوی ئیل خیریت دلیل و ما بعد نظارت کل باغات و عمارات دار السلطنه
اصفهان را بعالیجاه مشارالیه مفوض و مرجوع فرمودیم که دقیقه از دقایق امر رسم
نظارت و خدمات غافل نگردیده مشرف و سرکاران صاحب اهتمام و سرای داران
کیوان مقام و مهندس طراز نیکوفن و سنگتراشان فرهاد کیش خاراشکن و نقاشان
مانی هنر آذرنگ و باغبانان صنایع کار عالیجاه مشارالیه را صاحب اختیار

کل

کل باغات و عمارات دانسته از سخن و صلاح و تجاوز و انحراف نورزیده گوها
جایز ندارند و در عهده شناسند تحریراً فی شهر ... از آنجا که
ناظم کارخانهٔ قضا و قدر و ناظر بی نظیر این هفت منظر رتق و فتق امور جهانبانی
و ضبط و ربط مهام کشورگیری و گیتی ستانی را برای جهان آرای نواب همایون ما
واگذاشته و نظام کارخانهٔ عالم امکان و رونق افزائی بیوتات معمورهٔ دین
و دولت ابد اقتران آن ذات کامل الصفات اقدس ما حواله داشته ما نیز
بشکرانهٔ این موهبت عظمی و سپاسداری این عطیهٔ کبری بر ذمت همت فلک
فرسای اقدس لازم فرمودیم که هر یک از بندگان عقیدت کیش و دودمان خلافت
نشان و غلامان خاص خاندان یکرنگی ستوده و آثار صوفی گری و اخلاص خود را
نسبت باین آستان سدره اساس نمایند بارقه بدر منیر و شعشعه مهر جهانگیر بر عالمیان ظاهر
نموده بمصداق صدق اتفاق وجوه یومئذ ناظره الی ربها ناظره از آن سرخ رو
درگاه جناب رب العالمین و سربلند آستان آل طه و یس باشند ایشان را منظور

درفاه

ورفقاء بمکان علیا رفعت گزین مدارج علیای قرب سلطانی و مورد عنایات بی
ارشیر خاقانی فرمائیم بنابر سابقه این مقال یکی از آل عالیجاه محمد بیگ خان ملعب
بشاه اصلانخان خادم آستانهٔ مقدسهٔ متبرکه است که مدتی از صبای فرح بخش
ایالت استراباد جرعه نوش و خدیو با شاهدو لارا منصب ارجمندی فلان
هم آغوش بوده از اوان صبی الی یومنا که آغاز طلوع نیر جهانتاب و بدو
ظهور سلطنت و کشورستانی نواب همیون است در مراسم بندگی و عقیدت دوی
دست و در شاهراه خوشگواری این آستان سرمست بوده لهذا از ابتدا
فلان موی الیه را که منظور الطاف خاص و با پایه خلوت سرای اقرب اختصاص
چیو و مرتبه منصب جلیل القدر نظارت بیوتات سرافراز فرمودیم که مانند مردم
ارزوی امعان نظر بشغل نظارت اقدام نموده طرفه العینی خود را معاف
ندارد چون ارز و زیکه کنجور کنوز آفرینش که
بفحوای له مقالید السموات والارض کلید قبض و بسط امور جمهور در کف

کفایت و قدرت او ست و ابواب خزاین دولت از هر جهه بر روی نواب
همایون ما گذاشته از هر نامیکه خازن گنجینه ایجاد که بمدلول آیه کریمه وعنده مفاتح
الغیب لا یعلمها الا هو است و کشادکار نزدیک و دور در ید ارادت و مشیت او
مفاتیح مخازن سلطنت روی زمین ابد بدست گیتی کشاده ما داده بر ذمت همت والا
لازم فرمودیم که هر یک از چاکران عقیدت مند که گوهر گرانبهای اخلاص را
در صندوق استحکام سینه مخزون و لؤلؤی لالای حسن اعتقاد را در تلألؤ نجار
رشک فرمای در مکنون ساخته باشند ایشانرا از امرای خاص ممتاز و بعواطف
گوناگون سرافراز فرمائیم از آنجاکه مصداق این مقال صورت حال میرزا محمد صاحب
جمع خزانه عامره است که خمیره از گل محمدی حالش استشمام رایحه دوستی و اخلاص
شده از ابتداء فلان بموجبا و افزودیم که ارزوی امید و اثر مراسم خدمت
گذاری قیام نموده نقش درست اعتقادی را بر لقد بند که چون سکه زر بنازد
چون وزیران قضا و دبیران کارخانه اعطی کل شیئ خلقه

ثم هدی برقم طرازی کلک تقدیر و نشان دیجان جهانبانان برلیغ منیع گیتی ستانی را
بنام نامی این خانوادهٔ عز و شان بنگاشته و چمن تولای خاندان طیبین و طاهرین
و برکت اهتاب مه و دمان آل طه و یس سررشتهٔ قبض و بسط امور عالم اسباب را
بکف کفایت اختیار نواب همایون ما بازگذاشته ما نیز برای مصلحت صحیح
نظام کل بر ذمت همت خسروانه لازم فرمودیم که هریک از بندگان راست
کیش که در گلزار همیشه بهار دولت جاوید راسرو آزاده و از شیمهٔ عدم قبول
تکلیف بندگی این آستان امانت نشان مومن زاده بوده دستگاه سلطنت شلیمانی را
آصف وزیریست کشادهٔ مهام دین و دولت بحسن رای و تدبیر متصف باشند و
ایشان را در محفل قرب و عزت بالاثنین بنازیم و بتشریف شریف و اجلال او
بزینت آرائی قامت قابلیتشان بپردازیم چون درین اوان وزیر سابق دیوان
اعلی که بمقتضای ان الانسان لیطغی ان راه استغنی چشم از حقوق عنایات بیکران
خاقانی پوشیده بود از عین کافر نعمتی جزای عمل را بچشم خود معاینه دیده و

و بجز تیک سرگشت اشاره اقدس که جهانیان زادراد غانش نخست قبول برده
کانت مردم دیده اش از آئینه خانه رجا جلای وطن و ترک جلا کرده در طرفة
العین عبرة للناظرین گشت لهذا محمد قلیخان بیکدلی با لقابه که امتیاز بدر منیر و
از فوج کوکب دریتره شاملوی ظلمت شب و شعشعه انوار الذین سبقت لهم
منه الحسنی از جبهه حالش تابان و پرتو آثار السابقون السابقون و الملک
المقربون از وجنات احوالش عیان هویدا لهذا از ابتداء فلان به جلیله
منصب و زارت دیوان اعلی سرافراز و از وقوع این امر شرف در امیدوهم
برچهرهٔ عالمیان باز فرمودیم و در عهدهٔ شناسند
چون شهنشاه کشور وجود سلطان فهند القرمان ممالک شهود که در معسکر نجوم
فلکی خورشید جهانگشا را اجر جنگی گرمی و ماه فلک نور در البطالیه دارد
مامور ساخته بیمن عنایت شامله شقه علم ظفر پرچم خاقانیه در بسیط زمین لبان
هامچه لوای بدر منیر بر آسمان افراخته دبدبهٔ نخوبت دولت سلطانی از شش جهت

ولوله در هفت اقلیم انداخته با تیر شکرانه این موهبت عظمی بر ذمت همت علیا

لازم فرموده ایم که هر یک از دلاوران صف شکن و دلیران خصم افکن که

در معارک شجاعت پیش تاز و در مضامیر دلیری مانند نیزه سربلند و گردن فراز

باشند ایشان را مقدمهٔ الجیش و پیش جنگ جنود ظفر پیش سازیم لهذا از ابتداء

فلان فلان را [illegible]چی باشی گری سرافراز فرمودیم

آنکه چون پیش نهاد خاطر آفتاب اثر خسروی آنست که هر یک از چاکران آستان

ملایک پاسبان که در سلوک میثاق ارادت بهدایت صدق و کذب خلوص

بر همگنان سابق آیند و تحقیق در طریق بندگی و رسم عبودیت راستی نمایند

ایشان را از مواهب خاص بعنایت اختصاص سرافراز فرمائیم لهذا نظر بقابلیت و استعداد

عالیجاه رفیع جایگاه اخلاص و ارادت همراه مجدت و نجدت اشباه شوکت و

جلالت دستگاه امیر الامراء العظام محمد زمان خان و مراحم بیکران حضرت

شهریاری درباره مشار الیه از ابتداء هذه السنه فلان بمنصب حکومت استراباد

والیخانی گری طوایف یموت و کلانتری او مرجوع و مقال قابلیت و استعداد

طوعیش را بسمع اصغا مسموع داشتیم بنحویکه باید و قیمتیکه شاید چنانکه شایستهٔ کار

دانیهای اوست با دقت کامل و عزمی شامل و اهتمامی وافی و جهدی کافی

مهمات و امورات آنجا را قرین انتظام تمام سازد آنکه چون

عالیجاه مجدت و نجدت همراه میرزا ابوالفتح سالهاست که از روی صداقت

با این دولت قوی شوکت خدمت نموده و طریق بندگی را بقدم ارادت پیموده

بهر شغل و منصب که سرافرازی حاصل کرده طرز نیکوکاری و نیکوکرداری خود را

در پیشگاه حضور مهر ظهور جلوه گر ساخته و بهر خدمت که مأمور شده حسن صداقت

و کاردانی خود را کالشمس فی وسط السماء ظاهر و هویدا ساخته اخلاص و ارادتش

محرک التفات و عواطف سرکار آمده و حسن صداقت و خدمتگذاریش موجب روز

عنایت الطاف خاقانی گردیده شمهٔ از تلطفات خاص و شمهٔ از تفقدات

فزون از قیاس سرکار را شامل حال و کافل احوال او فرموده لهذا از ابتداء

هذه السنه و مابعدها بمنصب فلان سرافراز و از ظهور این عاطفت بین الاماثل والاقران
مورد عنایت و اعزازش فرمودیم که چنانچه باید و شاید و از حسن ذات و
راست قلمی او سزد و آید در لوازم منصب مزبور سعی موفور و جد ما مجهود بعمل آورد و
رویه خدمتگذاری و طریقه درست کرداری خود را بهتر از بیشتر در حضور
عنایت گستر جلوه گر نماید مقرر آنکه کتاب سعادت اکتساب دفترخانه مبارکه
ثبت رقم مبارک را ضبط نمایند و در عهده شناسند آنکه چون منظور نظر
آفتاب اثر این و مکنون خاطر معدلت پرور چنین که صدور و بروات و وظایف و مستمرات و
اهل آذربایجان را بعهده اشخاص امین و کاردان محول فرمائیم که هنگام صدور آن
بدون کسر و نقصان وجوهات آنها را از دفترخانه مبارکه صادر نموده بصاحبانش
برسانند تا ارباب وظایف از این ممر آسوده خاطر و فارغ بال از روی
حصول امیدواری بدعای بقای دولت قاهره اشتغال نمایند لهذا عالیجاه
مجدت و نجدت همراه فخامت و مناعت صداقت و ارادت آگاه مقرب الخضره

العلیه

العلیه میرزا شفیع مستوفی که مراسم صداقتش کرات و مرات در پیشگاه حضور فیض ظهور
جلوه گر و ارباقیه وظایف امانت و کفایتش بارها برای انور ظاهر و هویدا گشته
بمباشری امور ارباب مستمری آذربایجان سرافراز و برقرار فرمودیم که در مقام صداقت
و در انجام امور مرجوعه پردازد و حسن کاردانی و اهتمام خود را در پیشگاه ضمیر منیر مهر
ظاهر و لایح سازد و خاطر مبارک را در انجام این خدمت خوشنود دارد و بنوعی سلوک
نماید که عموما از رفتار مشارالیه خوشوقت بدعاگوئی دولت قاهره مشغول باشند
مستوفیان عظام حسب المقرر صدور بروات و وظایف و مستمری علاء مخصوص مشارالیه
دانسته احدی مداخله ننمایند و شرح رقم مبارک را ضبط نموده و در عهده شناسند
آنکه عالیجاه رفیع جایگاه عزت و سعادت همراه فخامت و مناعت اکتساب آقا محمد
علیخان بیگلربیگی مملکت فارس بتوجهات بیغایات خاطر خطیر حضرت شهریاری روز بروز
درجه مفاخرت یافته بداند که از آنجائیکه به برکت الطاف حضرت داور
و یمن لوای ولای لوای خاندان حیدر صفدر صلوات الله الملک الاکبر

هلال

اهالی آستان وکلاء عالی را در فتح شهرها خاصیت‌ها نوی موکب نصرت قرین را
همیشه قاهر و اقبال ظفر پیشه و انزل جنود المرتو ها چوش اقبال نیوش را
سروش غیبی راهبر و بازوی نیروی بخت فیروز را در کشایش قلاع و بلاد دستی
دیگر است در این اوان سعادت نشان بعنایت قادر منان جماعت افاغنه ابدالی
هرات را که از دم شمشیر غازیان غضنفر فر و دلاوران اژدر در کانهم حمر مستنفرة فرت
من قسورة فرار و مصداق ظنوا انهم مانعتهم حصونهم متحصن و متواری گشته کمثل العنکبوت
اتخذت بیتا در قلعه هرات محصور و ده ماه و قذف فی قلوبهم الرعب کونه احوال مبدل
و بفحوای و زلزلوا زلزالا شدیدا ارکان صبر و قرار ایشان متزلزل باقیه از شدت جوع
بجان و از خوردن زخم سیف و سنان‌ها بجان آمده بودند اما چون مشمول مأثر مضمون
احد من المشرکین استجارک فاجره و مدلول احسن العفو عند القدرة آن طایفه را امان
و کوچانیدن از قلعه هرات فرمان دادیم و از شصت هزار خانوار ایشان آنچه باحال
در عرصه فلاکت و ورطه هلاکت بودند از آنجا همگی را با خانه کوچ کانهم جراد منتشر مشرق

ساخته بممالک خراسان الی خار و شهریار فرستادیم بحمد الله بتایید ایزدی
فتح قلعه هرات میسر و تمامی ایل مزبوره با طوایف قلیچه قدهار که با آن طایفه بیگانه
یار و مددکار گشته بودند مطیع و مسخر گردیده طوق اطاعت و چاکری و قلاده خدمتگذاری
و فرمان‌بری را بگردن جان انداخته در این حال از انجام مهام هرات فراغ حاصل و سر
کشان جلد و دختر اساز آنچه کامل فرمودیم که نوشته از جانب عالیجاه رفیع جایگاه
محمد رضا خان که قبل از این بسفارت روم تعیین گشته بود رسید مشعر بر اینکه اولیای
دولت عثمانی چنین قرار یافته که ممالک واقعه در سمت رود ارس بر دو از
آنطرف نهر لباس تعلق داشته باشد الحق این مصالحه در نظر ما حکم نقش بر آب
و موج سراب دارد زیرا که مقصد اصلی استخلاص اسرای ایران بود که مطلق بآن
نپرداخته و آن امر را هم در ضمن صلح مندرج و مذکور نساخته اند چون منظور نبود
منافی رای و رضای حضرت سبحانی و مخالف دولت قاهره حضرت قاآنی بود
این صلح را مناط اعتبار ندانسته در اینوقت که ساعت دمعالی پناه مقصود علی بیک

کرایلی را با تفاق ایلچی روم روانه فرمودیم و تحاپه شار الیه را اعلام فرمودیم

که چنین صلحرا مناط اعتبار ندانسته منتظر ورود موکب مسعود سرکار عالی بوده

باشد بر عالمیان ظاهر است که وجود امثال مابندگان خاکسار که سایه حضرت آفریدگار

و مربیه سرور در مرتبه برتری فائق آمده ایم از برای ما همین است که یاری و غمخواری ضعیفان و

زیردستان نمائیم بفحوای کلکم راع و کلکم مسئول عن رعیته یاری ضعفا نموده

شر مخالفین را از سر مسلمین رفع و ماده فساد را از مزاج ممالک دفع کنیم نه اینکه از

حال ضعیفان تغافل و در کار ایران تجاهل نمائیم تابع رای دشمن و رضاجوی خاطر

خصم عهدشکن باشیم بحول و قوه خداوندی امروز روز اعادی دین تیره و دست

اقبال هواخواهان این دولت ابدمدت چیره و ضعف بدخواهان قوی و غلبه از دین

مرتضویست در این صورت از انظایفه کم فرصت که کریمه فاذا جاء الخوف رایتهم

ینظرون الیک تدور اعینهم کالذی یغشی علیه من الموت فاذا ذهب الخوف سلقوکم

بالسنة حداد اشحة علی الخیر مصداق حال ایشانست تحمل این بارگران از حمیت دور

ومناف

و منافی طبع غیور است چون سنور ند کور منافی رضای جناب سبحانی و

مخالف مصلحت دولت ابدمدت خاقانی بود بخدمت فلک رفعت بندگان شاه ایران

نواب همایون اعلی عرض شد که این صلح را مناط اعتبار ندانسته و معلوم است که

روانه ساختن ایلچی از راه اسفار بوده الطبع غیور نواب همیون البته با همین معنی

راضی نخواهیم شد بهر حال چون سرپنجه شوق طواف روضه ملائک مطاف حضرت

امیر مؤمنان مولای متقیان غالب کل غالب علی بن ابیطالب علیه السلام گریبان

گیر دل و توفیق استخلاص اسرای مسلمانان را پیوسته از درگاه احدیت سائل هستیم

انشاءالله بعد از عید سعید فطر بمعاونی جنود غیبی و همرکابی تائیدات لاریبی

از خدمت سلطان اقالیم ولایت ارتضی علی بن موسی الرضا علیه الاف التحیة و الثنا

مرخص گشته و با جیوش ظفر خاصیت ستیزه جوی جنگ عساکر ظفرخوی فیروز جنگ بدون

تامل و درنگ کوچ بر کوچ عازم کعبه مقصود خواهیم شد تا یار کرا خواهد و میلش

بکه باشد و لاتقولن لشیء انی فاعل ذلک غدا الا ان یشاء الله طغیان نموده

سوی جنابم بسوی دوست چون سیل میروم همه جا سینه بر زمین حافظ اگر قدم نهی
دُرّه خاندان الصدق بدرقهٔ رهت شود همت شحنهٔ النجف چون درین ولایت حضرت
مناعت و معالی دستگاه معصومعلی بیک کرائلی باتفاق ایلچی روم بعنوان
بدرقه روانه فرمودیم آنعالیجاه را آزاده و مقصود خاطر واقف ساخته‌ایم که ارایت
مستبشر و بالطاف الهی مستظهر بوده مصالحه رومیه را مناط اعتبار ندانسته و منتظر
موکب مسعود عالی باشد که انشاء الله تعالی عنقریب افواج قاهره بعدت و صولت شد
بابخت همایون و تدبیر سپهر از رکاب ظفر انتساب بندگان ثریا مکان جمشید نشان ارفع
همایون مرخص و با افغانان آن سامان متوجه مرز و بوم ممالک روم خواهیم شد دشمن
آتش پرست باد بیمار انگو خاک بر سر کن که آب رفته باز آید بجو از هر یک از شیعیان
که از این امر رضی و از فساد این صلح غافل باشند از حمیت دور و از طریقه دینداری
عاری و مورد سخط ما و از حوزه تشیع خارج و در زمره خوارج داخل خون ایشان
حلال و زندگی بر آنها حرام خواهد بود آنکه فرزند اعز کامکار ارشد ارجمند

عالیمقدار

عالیمقدار رضاقلی میرزا نایب السلطنه ایران شفقت بینهایت پادشاهی
عز امتیاز و درجه اختصاص یافته بداند که بنحویکه آنفرزند اطلاع دارد بعد از
شکست اشرف افغان عالیجاه شهامت و بسالت پناه جلالت و جلادت دستگاه
فدوی آستان بارگاه قرب یافته و ثبات لازم الانبساط ظل الله امیر الامراء العظام
مخلص عقیدت فرجام علیمرادخان شاملو ایشیک آقاسی باشی دیوان اعلی را بایلچی‌گری
هندوستان مامور و اعلام شد که چون افاغنه اشرف قندهار و کابل وغیره که از
هر طرف منشأ فساد و اختلال گردیده اند جمعی از آنها بدولت تعیین کرده که
هرگاه از آن جماعت احدی فرار نماید سر راه بر ایشان مسدود و محمدشاه هندوستان
در جواب نامه تعهد این مطلب نموده بود بعد از معاودت عالیجاه رفیع جایگاه دولت
شوکت و اقبال پناه قدیمی آستان ملایک پاسبان جلادت همراه ارادت آئین
بلا اشتباه مقرب الحضرة العلیه العالیه محمدعلیخان قاجار قورساولباشی دیوان اعلی را
برای تجدید این مطلب روانه فرمودیم یاد سابق الالقاب بهمان دستور متعهد

کشته بعد

گشته بعد از ورود رایات نصرت آیات بقندهار جمعی از غازیان شیرشکار که از برای
تنبیه افاغنه کلات و غزنین و کوهستانها مأمور شده بودند بعرض هر پایه فلکسان ارم مشاکل
والا رسانیدند که بهیچوجه من الوجوه آزار پادشاه مذکور و عون هندوستان در این صورت
ظاهر نیست نواب همایون ما مجدداً از برای یادآوری همطلب عالیجاه رفیع جایگاه مخلص
عقیدت فرجام مقرب الخاقان محمد خان ترکمان را بسفارت تعیین فرمودیم
عالیجاه مشارالیه نیز عرضه داشت سده سنیه والا نمود که پادشاه مذکور بنا را بر تجاهل
و تغافل گذاشته جواب نداده رخصت ایلچی را نیز موقوف نموده لهذا لوای جهانگشا
بعزم تنبیه افاغنه کوهستان حرکت بعد از تنبیه اشرار افاغنه چون تغافل و تجاهل
پادشاه سابق الذکر در فرستادن جواب و مرخص نمودن ایلچی از حد دوستی گذشته
نواب همایون ما متوجه شاه جهان آباد گردیده بجهة تسخیر و فتح الکا پیشاور
و دار السلطنه لاهور که تختگاه سلاطین با عز و تمکین سابقه بوده قبل از این آقنر زند
رقم زد کلک گهرسلک گردیده اطلاع کامل حاصل نموده بود نواب همایون ما در اواخر

شهر شوال بهمکی از دار السلطنه لاهور حرکت و در پنجشنبه دهم شهر ذی قعدة الحرام بقصبهٔ
انباله چهل فرسخی شاه جهان آباد وارد گردیده و در آنجا خبر رسید که پادشاه سابق
الذکر نیز قشون و سپاه خود را در تمامی ممالک هندوستان و سرکردگان و سیصد هزار
قشون و دو هزار عراده توپ و چهار صد یا پانصد زنجیر فیل و اسباب جنگ در کمال آراستگی
و استعداد حرکت کرده به پانی پت بیست فرسخی انباله وارد گردید نواب همایون ما نیز
بنه و آغروق را در انباله گذاشته با فوجی از دلاوران صفشکن بعزم مقابله بطریق ایلغار
روانه و محمد شاه از پانی پت حرکت و بمنزل موسوم بکرنال که با شاه جهان آباد بیست
فرسخ مسافت دارد نزول چون در حین حرکت رایات جهانگشا از انباله بنهر الفراز
غازیان فیروزی نشان بعزم قراولی تعیین فرموده بودیم که رفته جا و مکان و عدت و کثرت
و استعداد محمد شاه را ملاحظه نمایند قراولان تا ده فرسخی کرنال رفته بقدر ده دوازده
هزار قشون محمد شاه که مقدمه الجیش بودند برخورده و شکست فاحش بایشان داده
سرکردگان ایشان را دستگیر و با جمعی اسرا بحضور اقدس آورده بعد از وقوع

ان شکست محمد شاه در همان کرنال لشکر عظیم و حصن حصین مرتب نموده و توپخانه را
محیط لشکر ساخته و بنا بر جنگ لشکر و توپخانه گذاشته و چون جمعی از بیرون مامور فرموده
بودیم که از کرنال گذشته بسمت شرقی اردوی محمد شاه در سر راه شاه جهان آباد مشغول
قراولی باشند قراولان مذکوره در شب سه شنبه پانزدهم خبر رسانیدند که سعادتخان
با سی هزار نفر جمعیت و توپخانه و فیلان کوه توان از راه پانی پت گردیده عازم اردوی
محمد شاه میشوند و ما نیز رایات نصرت آیات را دو ساعت بصبح مانده بعزم سر راه
گرفتن حرکت فرموده بسمت شرقی اردوی محمد شاه میانه کرنال و پانی پت توجه دیدیم
که شاید با آن تقریب از لشکر بر آید یکساعت و نیم از روز سه شنبه گذشته که کوکبه
همایون ما از حد کرنال گذشته جمعی از قشون سعادت خان که از عقب می آمده گرفته
بحضور آورده و از تقریر ایشان معلوم گردید که سعادتخان در همان شب سه شنبه یکساعت
از شب گذشته با قشون خود وارد لشکر محمد شاه گردید چون از آنمکان تا اردوی محمد شاه
یکفرسخ و نیم فاصله بود در آنجا مضرب خیام اقامت گردیده و در مقابل اردوی محمد شاه

ازل

نزول اجلال فرمودیم بعد از ورود عالیجاه سعادتخان بجهت رفع انتظار مشار الیه نیز
و استعداد خود را درست نموده اول آنکه لشکر را دیده در وقت ظهر دو حصه توپخانه
خود را برای محافظت اردوی خود گذاشته و یک حصه دیگر را بیرون آورده در کمال
استعداد تمام و جمعیت مالا کلام با فیلان جنگی و اسباب و آلات توپخانه از
لشکر بر آمده تا نیم فرسخی اردوی همایون ما در دو صف قتال آراسته پادشاه مذکور
خود در میان صفوف پیش جنگ و اردوی خود را پشت سر قرار داده و ایستاده و جمعیت
ایشان بحدی بود که از یکفرسخ که منزل جنگ بود تا لشکر پشت بر پشت صف بسته
ایستاده بودند و طول سپاه آنگروه تبه روزگار زیاده از یکفرسخ بنظر می آمد بهمه جهه تهیه سپاه
لشکر ایشان حسب التخمین ده دوازده مقابل لشکر عبدالله پاشا بود نواب همایون ما که
آرزومند چنین روزی بودیم در خفیه جمعی از العتیس نموده متوکلا علی الله بعزم محاربه
مامور شده دو ساعت هجوم با توپ و تفنگ پنهان و شمشیر هنگام جنگ گرم بود تا آنکه بمدلول
و ما النصر الا من عند الله تقویت الهی یار و تایید ایزدی مددکار غازیان نصرت نگار

گرفته

که بمضمون صداقت مشحون و ما اشتدت الریح ویوم عاصف شکستی بر لشکر مخالفین

افتاده همگی یکبار روی از معرکهٔ کارزار برتافته منهدم گردیده و سعادت خان رکن رکین

و سرکردگان بهمان بخوسواره و تمام اقوام مشارالیه دستگیر گشته صمصام الدوله دوران

امیر الامرای العظام بهادر خان که صاحب اختیار کل هندوستان بود زخمدار گشته مظفر خان

برادرش مقتول و میا عاشور برادر دیگرش و ولد ارشد آن نیز بدست آمده خودش نیز

روز دیگر از علت زخم وفات یافته و اصلخان جبه‌چی باشی و قشون خاص پادشاهی با برانجان

و اعتبار خان و علی احمد خان افغان و خوانین اوزبک زرین رای خان امین توبخانه و سر

کردگان تا قریب سیصد نفر از امرا و خوانین دیگر و سرکردگان سپاه از آنجمله ده دوازده هزار

نفر بودند که بقتل رسیدند محمد شاه با نظام الملک که وکیل السلطنه مشارالیه بود و قمر الدین

خان وزیر اعظم و جمعی از خوانین چون بر ذمت لشکر صف بسته ایستاده بود بعد از وقوع

این فتح نمایان از چهار طرف بمحاصرهٔ عسکر ایشان مامور فرمودیم که سر راه فرار ایشانرا

مسدود و مقرر فرمودیم که توبخانه و جمازها را انجارج لشکر ایشان بردند و لشکر انجا

ساخته هموار نمودند چون کار انجماعت باضطرار انجامید و سر رشتهٔ کار را گسیخته دیدند

لابد و ناچار بفاصلهٔ یکروز روز پنجشنبه هفدهم نظام الملک مشارالیه از جانب محمد شاه

وارد اردوی کیهان پوی و درخدمت بندگان ما مکان اقدس و الاعد خواه متعهد

این جنابیت گشته و محمد شاه نیز با خوانین و امیران و یوم دیگر از روی انفعال وارد درگاه

فلک تمثال گردید در حین آمدن مشارالیه چون پادشاه مذکور ترکمانیه و سلیل سلسلهٔ

گورکانی بود فرزند ارجمند کامکار رضا قلی میرزا را تا خارج

اردوی معلی باستقبال روانه فرمودیم پادشاه مذکور را داخل ساخته و مهر سلطنت را

بموکب همایون سپرده آنروز در خیمهٔ مبارکه مهمان نغاب همایون بود دباراز مراعات

حسن ترکمانیه لازمه تلطف و مهربانی و لایقه اعزاز خاصه شاهان و قانون عز و تمکین سابقه

بوده دربارهٔ آنحضرت مبذول داشته خیمه نشیمن آنحضرت و سراپردهٔ حرم محترم

او را بملاحظه پاس ابد دولت والا در حرم سرادقات عز و شان معلی برقرار فرمودیم

و بالفعل پادشاه مشارالیه با کوچ و بنه و تمامی امیران و خوانین و سرکردگان هندوستان

دراردوی همایون در مقام اطاعت پیش‌شناسند و مقدمه الجیش لوای گیتی‌ستان
وارد شاه‌جهان‌آباد نهضت فرمودیم مطمح نظر انور اقدس آنست که پادشاه
والاجاه مشارالیه را که رتبهٔ جلیله وارده گورکانی و دودهٔ سلسلهٔ جلیلهٔ صاحبقرانیست
باز در امر پادشاهی کل هندوستان تمکن و استقرار داده تاج و نگین سلطنت را
بمشارالیه تفویض فرمودیم فحمد الله ثم حمد الله علی ما هدانا لشکر النعم فشکر الله
ثم شکر الله علی ما کسانا لباس الکرم خداویکه هفت دریا را در زیر قدم اشهب گیتی
نورد اقدس ارفع والا و لوای کشورستان را در نظر همت بر بارزد و عزم بحرنما
خاقانی را که آب حیات است البته این نوع عنایات و فیوضات تازه را از لطف
و مرحمت بی‌اندازه بعرصهٔ ظهور می‌آورد چون توپخانهٔ بسیار بدست غازیان پیش
نگار آمده بود قریب بیست هزار نفر از ایران و توران و جمعی کا صحاب دین و بعضی
از توپخانه و فیلان کوه‌توان از اردوی همایون و آنچه و کابل فرمودیم آن
آلفرزند ارجمند احوالات آنسمت را مفصلاً مشروحاً عرضه‌داشت سده سنیه والا

خواه

خواهد نمود که بعد از وصول عرایض آلفرزند آنجا عنقا کابل عازم بلخ و از آنجا متوجه
دارالسلطنه هرات گردند و عالیجاه عاشورخان را مقرر فرمودیم که بعد از ورود آنه
بلخ گردیده البته بجوی که مقرر شده معمول داشته و این فتح نمایان را که اعظم عطایای
الهی و از خزاین عنایات نامتناهی است سواد فرمان همایون آنرا بتمامی ممالک محروسه
ارسال داشته که دولتخواهان را باعث نشاط و سرور و بدخواهان را موجب خذلان و
مهجور گردد و در نظام و انتظام امور ممالک ساعی بوده که بعنایات الهی شهر و بلاد
سرتاسر خدیوانه مفتوح و امیدوار بوده که انشاءالله تعالی هر یک از دور و نزدیک
که در این دولت در مقام مخالفت و نابکاری باشند بجزای عمل خود گرفتار و هر یک
که مستظهر اخلاص و خدمتگذاری بوده کامیاب آمال از این دولت نادر خواهند گردید
عالیجاه الله‌یار خان اند شرحکه در باب اخوی ابراهیم خان
عرض داشته نموده بود چون مشارالیه از بیطالعی خود دست‌شسته و از وقوع
امر شکست که قضای آسمان بود بشکسته‌دل و سرافکنده است من بعد زبان قلم او را

بازدا

نیازارد و بشرمساری و خجلت زندگی خود نشد که ارباب حمیت را عذابی بدتر از این
نمیباشد واگذارد دیگر بر آغا الیجاه مخفی و مستور نخواهد بود که طالبان نام نیک را
در معارک جنگ کشش و کوشش بقدر امکان در کار است اما بعد از آنکه چهره شاهد
فتح از پس پرده غیب جلوه ظهور نکند موجب ملامت آن طایفه که با قبض و بسط جهان
کاری و در تقدیرات الهی اختیاری ندارند نخواهد بود زیرا که بمضمون کریمه و ما النصر
الا من عند الله گشایش ابواب فتح و ظفر منوط بمعاضدات تائیدات ایزدیست نه زور پنجه
سعی بشر با وصف همعنی آنانکه فی الجمله از غیرت بهره ورند به نیزه و سنان اعدا
سینه سپر میسازند اما الطعن پردازی نیزه خطی میان امثال و اقران تن نمیدهند و به تیغ
تیز دشمن سرکشش کردن تسلیم نمینهند و بچوب کاری عصای خامه پدر و برادر را راضی
نمیکردند حرف تند را کشنده‌تر از سیف قاتل و روی ترش را تلخ‌تر از زهر هلاهل
میدانند بمفاد اینکه در دو زخم تیغ سخن و نام گنه مبر که آتش بگرمی عرق
انفعال نیست از صدور چنین امری مادام الحیوه در شکنجه خجالت و گرفتار قید ملالت

بودند ممات را بر حیات راجح میشمارند چنانچه اظهر من الشمس است که سپهر زرین لوای مهر
بعد از آنکه از معرکه سپهر با تیغ کشیده روی بهزیمت میگذارد از رنگ زردی بر زمین
فرو میرود و هر وقت که رایت جهان گشای از مرکز نصف النهار منحرف میسازد از فرط
شرمساری آفتاب عمر خود را زوال می‌پسندد هر چند که بنا بر معانی مذکوره علامتی بر
مشارالیه لازم نمی‌آید که چرا از دشمن شکست یافته و نمیتوان گفت که چرا شمع آسا اینهمه سرزنش
برخود روا ساخته و از تیغ سر روی تافته لیکن سخن در این است که با وصف اینکه مکرر از اینجانب
در باب جنگ و برد ممنوع از اوج سما خاطر الهام مظاهر یا ابراهیم اعرض عن هذا او را
مسموع شده بود باز برخلاف فرمان معمول و مصدر اینگونه جهل فضول گشته تا بیت
بر مسموعی دلیل عقل طریق مصلحت پوید یا راه رضا خاطر یار موافق ارشاد جوید در این صورت
که سالک منهج اصدا الامرین و تابع مدلول و هدیناه النجدین نگشته طعن و توبیخ را سزاوار
و شایسته رنجش و آزار میباشد حال چون آغا الیجاه در مقام شفاعت و التماس
در آمده بود حسب السوال آغا الیجاه اینمرتبه زبان قلم از آزردن او ممنوع و کوتاه فرمودیم

وبهمان توپخانات او را مور داشتباه نباشیم و در عهده شناسند

آنکه ایالت و شوکت پناه حشمت و جلالت دستگاه عالیجاه امیر الامراء العظام نظاماً للایالة

والشوکة والحشمة والجلالة والاقبال امیر محمد خان بیکلربیکی بجلایل توجهات خاطر اقدس

عز امتیاز و درجهٔ اختصاص یافته بداند که چون درین عهد خجسته و زمان فرخنده که بتقارن

وصول خسرو انجم بنقطهٔ حمل و هنگام بزم آرائی اصحاب شغل و عمل هر یک از دست

پروردگان قوهٔ نامیه پیرایه الوان از نهانخانهٔ کمون بعرصهٔ ظهور می آیند و هر یک

از اغصان و اشجار در ساحت گلزار باثوب مشجر و بوتهٔ زر قدمی آرایند از فیض فتحاتهٔ

صنع الهی کوه را خلعت سنگین خارا بر دوش و دشت از جوش نرگس و سنبل قصب

پوش میباشد اندام آمال هر یک از ترتیب یافتگان بهار الطاف همایون

در بزم ارم نظم والا بهره یاب یکقسم پیرایهٔ زیبائیست و قامت احوال ایشان آراسته

بنوع تشریف گرانمایهٔ آن عالیجاه که چمن پیرای بندگی را سرو آزاد و قامت اخلاص را

بلباس یکرنگ یکرنگی در مجالس و محافل جلوه داده است چون در ساعت تحویل

ازفصل

از فصل اقدس مهجور و از انجمن حضور محروم بوده لهذا بمفاد آنکه چو خورشید

تابان فیض هر فیض نور نه نزدیک محروم ماند نه دور یکدست خلعت مهر طلعت لعل دوده

یکثوب کردی زربفت بجهة العالیجاه ارسال فرمودیم که در روز عید نوروز سلطانی

از اثر پرتو دوش کامرانی ساخته بپاید در ازاء این عنایات خاص که دربارهٔ العالیجاه

روز افزون است پیوسته از مراسم جان نثاری چشم نپوشیده و از روی امیدواری

در نظم و نسق مملکت کوشد و در عهده شناسند

آنکه امیر مهراب بیک وزیر

هرات بداند که درینوقت بعرض همایون رسید که آنوزارت پناه در قلعهٔ هرات

طرح عمارات عالیه و قهوه خانه و خلوت و حرم سرا انبیاد نموده است و املاک و

مستغلات بنا نهاده هم چنانکه بدبیر او عرصه را بدشمن تنگ نمود وسعت دستگاه

او نیز عرصه را بر اهل قلعه تنگ کرده نواب همایون ما که در عاریت سرای دهر بر اهل

هر مملکت و شهر رتبهٔ سروری داریم همیشه خانه بدوش و از ساغر زحمت و خونابه رنج

جرعه نوش هستیم آنوزارت پناه که ادنی چاکران خانزاد است باوصف اینکه او را هیچ قسم

دراین

در تسخیر آب و گل آن دیار حقی نیست بجهه چه ریشه تصرف در خاک آن سرزمین فرو برده

و راه و رسم خدمت را فراموش کرده اینکه ادعای قدمت خدمت میکنند

او را چه حق خدمتی بر این دولت میباشد حکم خر حماله الحطب دارد که مصرفش حمل هیمه و

و آب است اگر متحمل این بار و بهیمه ضرب و شتم فرمان بردار شد مشت جوی در آخر او

ریخته شود والا گردن عرصه شمشیر آبدار خواهد بود در مدت بغیر از اینکه مشغول

خودسازی بود گاهی برسم تفنن مشغول راه و رسم لهو و لعب و گاهی دو برهم زنی را

پیشه اندیشه خود نموده بهر حال مقرر فرمودیم که عالیجاهان مشار الیهما عمارات جدیده

و حمام و املاکی را که در دار السلطنه هرات و توابع تحصیل کرده بجهه دیوان ضبط نموده

و خانه که سکنای او را کفاف دهد تصرف او بدهند میباید بهمان خانه محقر و

سامان مختصر اکتفا نموده بساط بزرگی را که در چیده اند برچینند و اوقاتی را که صرف

رنگینی و ضاع و تحصیل عقار و ضیاع مینماید صرف معاش خدمت این دولت

که بحول و قوه یزدانی مادام که شود این دولت افروخته است نان جفاکشان این

شاهراه تجربه است احتیاج بجز دیدن باغ و بستان ندارد

آنکه حجابت و ایالت و شوکت پناه سفارت و حشمت و جلالت دستگاه واقف

رموز آداب وافی ناظم امور بارگاه آسمان جاه سلطانی عالیجاه مقرب الخاقان

علیمراد خان شاملو ایشیک آقاسی باشی دیوان اعلی بتوفیقات الهی موفق و باشفاق

سرشار خدیوانه مستوثق بوده بداند که بعد از روانه گشتن آن عالیجاه از شیراز بسفارت

هندوستان رایات جهان گشائی بعزم تنبیه و تادیب سرکشان روم و استرداد

و انتزاع آن مرز و بوم بهیر و اطاف برنیفرا شده دفعه فیمابین غازیان خون آشام دودمان

اعظم و پاشایان با احتشام مصر و شام که با عساکر بیشمار در حدود آذربایجان طالب

پیکار و مهیای کارزار شده بودند محاربه واقع پنجاه هزار کس از آنگروه فساد انگیز در

عرصه شمشیر و آویز عرصه شمشیر و ده هزار هم در قید اسار گرفتار آمدند که از راه فتوت در

باره ایشان بکلک احسن العفو عند القدره رقم نگار فرمان آزادی گشته روانه

دیار و امصار شان فرمودیم و لله الحمد تمامی ممالک وسیع المسالک ایران

که باقتضای گردش دوران بحیطهٔ تصرف رومی و افغان و سایر مخالفان در آمده بود
مسخر و بار اولیای دولت جاوید مدت بندگان شاه کامکار نواب کامیاب سپهر رکاب
قاآن اعظم و خاقان معظم و مالک رقاب الامم سید السلاطین العالم مقرر گشته از انتظام
مهام عراق و آذربایجان و فارس فراغ کامل حاصل کرده بودیم که مقارن آن خبر رسید
که افاغنهٔ ابدالی هرات که دو سال قبل از بیم شمشیر غازیان شیرگیر و سطوت دلیران
شهر بنظر نهاده اطاعت بکردن گرفته زنهار امان یافته بودند شیوهٔ قبح المکافات
المجازات بالمواسات پیش آورده در مقام بغی و طغیان بر آمده اند لهذا شبدیز سرکشان
آن دیار را هم و ارسی مهام لازم دانسته بهمرکابی قاید توکل از خود و دو روم عنان تاب
توسن عزم در ساحت هرات هنگامه آرای عرصهٔ رزم گردیدیم بمجرد وصول آوازه
توجه موکب و کلای عالی افاغنهٔ ابدالی مضمون الغریق یتشبث بکل حشیش از حسین برادر
محمود استمداد و او نیز با طائفهٔ غلیجه بمدد هراتیان آمده از آنجا که همواره سپاه
وایده بجنود لم تروها مقدمهٔ لشکر غضنفر فر و نوید انتم الاعلون الله معکم و کن ترکم

اعمالکم با بهنا مهیان عالم غیب سامعه افروز دل حقیقت پرور پیشتر شد آمدن حسین را
دلیل آمد کاروان صید بپای خود بدام آمده را آویزه فتراک غازیان شیرشکار
دانسته اگرچه استعداد و سپاه ایشان دست تطرق و معابر گردیده اما چون حسین و محمود از فرط سر گرمی
شوق حضم افکنی خرد پرور در نظر یکسان و طی بحر و بر بستند ریح صرصر ایشان سهل و آسان
بود سه روز بعد از نوروز فیروز اثر که هنوز لشکر بهمن پا بدامن نکشیده بود بمعنای و قوه
تائیدات ایزد بیهمتا و باذن سلطان اقلیم ولایت المرتضی علی بن موسی الرضا دار از جمیع
فیض تخمیر بعدت مور و صولت شیر با بخت جوان و تدبیر پیر کوس قیامت غریو را بنام
بلند آوازه و لوای گیتی ستانی فلک فرسا ساخته عازم مقصد گردیدیم طنطنه پردازی
شیران بیشه بسالت و لوله افکن عرصهٔ غبر اگشته حسین و اتباع او در المیعاد و قذف فی
قلوبهم الرعب گونه احوال متبدل و بفحوای و زلزلوا زلزالا شدیدا ارکان صبر و
قرارشان متزلزل یافته چون صرفه در جنگ و صلاح در کشش و درنگ نیافتند از استقرار
عنان عزیمت بر تافتند و چاکری و تعهد خدمت و فرمان بری بخدمت والا فرستادند

وچتازان لشکر ظفر اثر و شجاعان سپاه فیروز اثر که بضرب یکه آویز جوزا
دو پیکر و برق شمشیر شرر خرمن هستی اعدا را توده خاکستر میساختند تا حوالی
هرات آتش افروز نوایر کین و خانمان سوز اعادی خذلان قرین بود با فوج دعا هنگامه
آرای معرکه وغا گشته زیاده بر هزار نفر از آنگروه ناپاک بر خاک هلاک افکنده بقیة
السیف بعاد کانهم حمر مستنفره فرت من قسوره و فرار کمثل العنکبوت اتخذت بیتا
و بمصداق و ظنوا انهم مانعتهم حصونهم بامید نجات در قلعه هرات متواری شده
یک فرسخی شهر مضرب خیام سپهر احتشام بود که عریضه آن عالیجاه مجد سپهر ورود به
قبول پذیرای و وصول به پیشگاه حضور والا موصول گردید الحمد لله بحسن تائید از
ابتداء هرات الی یک منزلی چند نا رنمای قلعجات که مساکن افاغنه بود بتصرف
غازیان در آمده سوای قلعه هرات و فره و اسفزار که آنها نیز بعنایت الهی محصور
سپاه انجم شمار و سکان هریک از این سه قلعه از چهار طرف در ششدر حیرت
گرفتارند بحول و قوه الهی عنقریب کار آنطایفه ساخته و این ممالک از وجود ایشان

پرداخته خواهد شد لکن در این اوان که از کثرت جنود قاهره و افزونی جوش رعد
خروش ابر باحت سپهر فسحت هراة بر گروه انجم حشم تنگ و از این ناحیه تا حدود
هر سر منزلی کوب اشهب دلیران فیروز جنگ پامال شد چون آنطایفه را سوا السمت
سفری و بغیر آن مملکت مقری نیست ممکن است که بعضی از آنطایفه از دم صمصام آتش فام
و بلارک خون آشام غازیان بهرام انتقام بآن سمتها گریزند و شیران بیشه حرب
و هزبران عرصه طعن و ضرب نیزه که چنگ و چنگال ایشان همیشه از برای طایفه بارده خصلت تیز
و سر پنجه بسالت ایشان در مضمار جان ستانی خونریز است متعاقب آنگروه بیکران
جلادت با آنگروه برانگیزند و از نابلدی دوست از دشمن نشناخته بامری که باید رضی
طبع رهنمای دولت طرفین بوده باشد اقدام نمایند چون همیشه فیما بین این دو دولت
عظمی اساس دوستی و ولا مستحکم بوده و رشیولا که بیمن مرحمت خالق توانا و مسطوفه
مؤید بنصره من یشاء این بنا رسید درگاه الله الفتح و ظفر مخصوص و فرمان روا افواج
چیره دست تعالمون فی سبیله صفا کانهم بنیان مرصوص گشته بتو پیشه نهاد

خاطر والا و اقتضای رای اعلی آنست که پیشتر مراسم الفت و وداد فیمابین این دو دولت
خداداد معمول و از نتایج این دودمان عظیم الشان رسم ائتلاف و یاری یکدیگر مرعی و منظور
گردد چون سپهسالار آن عالیجاه بخدمت عاکفان عتبهٔ علیهٔ خاقانی رسیده سیئهٔ کورکانی عرض نمود
که سرکار احدی از درگاه عظمت مدار تعیین شود با فوجی از جنود جلادت نمود وارد کابل
نیز همراهی نماید اموریکه از طرفین محتاج بابلاغ و تبلیغ باشد بروجه بهتر تبلیغ یکدیگر اعلام
و مقدماتیکه موافق مرام و شیوهٔ فتور و فتن مصون هم سد راه نجات فراریان
آن طایفهٔ خذلان نمود خواهد شد بتحریر فرمان سپهر فلا
مراحم داور و برکات ثواب بخاندان حضرت خیر البشر علیه صلوات الله الملک الاکبر
در این سده سدرهٔ سلاطین را رتبه بندگی و بندگان را رتبه سلطانیت و خورد و بزرگ
جهان را داغ عبد مملوکا لا یقدر علی شیء نقش پیشانی عموم جهانیان حلقه غلامی این
درگاه را آویزه گوش ساخته اند و کافه عباد طوق بندگی افراخته بمضمون حدیث صدق
مشحون من اعتق مؤمنا اعتق الله العزیز لکل عضو له من النار و عتاق اعتاق بندگان

موجب آزادی کونین و تکفیر ذنوب و معاصی و رفع سلسلهٔ رقیب از رقبات سلسلهٔ
عباد باعث رستکاری یوم نوخذ الناس بالنواصی میشود ما نیز بر ذمت همت
خسروانه لازم فرموده ایم که همیشه طالب رضا و ولای حق و جویای خوشنودی مالک رقاب
مطلق بوده قید بندگی از گردن بندگان داریم و این معنی را در درگاه پادشاه حقیقی
سرخط آزادی خویش شماریم بنابراین قربتاً الی الله و کفارة للذنوب و الخطایا فلان
نام غلام سرکار خاصه شریفه را در سلک احرار انتظام و در زمرهٔ آزادگان خسروی
ماوا و مقام داده توسن نفس او در مطلق العنان فرمودیم من بعد آستان ارستان نعیم انس
و درگاه غلامان آسمان طراز را در ابروجه محرر محرر دانسته از مضمون تخلف نورزد بحکم فرمان
بمعرض دولت و اقبال و موقف شوکت و اجلال مورد امانی
و آمال و مصدر مکارم افضال آستان آسمان مثال و پایگاه عرش تمثال سایهٔ انوار
لا یزالی آفتاب سپهر معالی المجاهد فی سبیل الله نایب الخلافة الکبری سر سلسلهٔ
در معرضیکه خورشید تابان را عرصه وجود و مهر درخشان را تاب نمود

منت ذره را از مهر منور و سها را از بهره ظهور نجوم آمد بوده بنده را از رحمت خدا امید عاطفی آ
وکد اراز راهت پادشاهانه و شاهان باطفی از آنجائیکه محتاج قبول ناقابلانند و مستحق عطای
بیحاصلان ناقابلی خود را وسیله استدعا یافته و با همه بیحاصلی به پیراهن خرمن و الا
شتافته مستدعیم که از صدور ارقام و الا سر افراز گردم والسلام
قربانت شوم عارض عقیدت و رخسار ارادت را که به زیور صدق و زیب
صلوص آراسته است فرش بارگاه فلک اشتباه و الا ساخته و دیده
امید که توتیای دیده نوید عطوفت قدیم و جدید است در شاهراه حصول مسئول باز
بمعرض شهود و عیان الا میرساند قربان خاکپای جواهرآسای مبارکت شوم
چون عالیجاه شوکت و جلالت همراه فخامت و مناعت اشتباه ابراهیم خان
روانه حضور مهر ظهور آن فروزنده اختر برج سلطنت و شهریاری و رخشان گوهر
درج خلافت و تاجداری نوباوه ریاض شوکت و نهال سرافراز بوستان دولت
و اقبال زلال چشمه سار حشمت و اجلال جمال افروز اورنگ کمال دانش و فرهنگ بود

برخود واجب دانست فروزنده اختر برج نضارت و درخشنده کوکب فلک
عصمت و طهارت ثمر شجر تاجداری و گل ریاض بختیاری را از زمین عجز و خاکساری
بوسیده بوفقان حضور عدالت گستر و عاکفان آستان مرحمت پرور عرض حالی مینماید
که اگر چه شیخوخیت و پیری این دعاگوی قد پیرامرتبه دامن گیر شده است که قوه
حرکت غیر میسور در طی منازل قریبه و بعیده غیر مقدور است لیکن همیشه دست دعا
جهت ازدیاد دولت ابد مدت شاهنشاهی بلند و لب ثنا برای تزاید عمر و دولت بندگان
پناهی در درگاه حضرت رب الارباب جل شانه مستدام صبح و شام بلکه علی الدوام
دعاگو و دعاگوزادگان دیده به مرحمت و خدایم و پیوسته چراغ امید را از الطاف
بیکران افروخته فدایت شوم رقیمه که متضمن اشارات سابقه
و مبشر بشارات لاحقه بود و مباهات بخش بنده کمین و مضامین بهجت انگیزش
معروض خدمت فلک رفعت شهریاری گردید مهم مقصود و انجام مقصد معهود علی
التفصیل عرصه پیشگاه شهود مشهود است کارگذاریهای آن خداوندگان مظفر از اول

تا آخر مقبول خاطر همایون شاهنشاهی گشت   تصدق گردم

در هنگامی که با شطار کتابی و خطابی از آن خداوند نظر و هوش از سر ما بابی

دیده بودم و از پای تا سر گوش که همای فرخ لقای گرامی بسر افرازی شکسته با

بال گشاده سایه وصول افکند فرق مباهات از فرقدان گذشته مجاری

احوال خجسته مآل را التمس مینمایم که گاه گاه از ضمیر منیر بخامه دلپذیر افراز

فرمایند   لمعات شائقه شعشعه انوارش ضیا بخش انجمن موالفت

و مراودت را شایسته آید و نفحات دعائیه اهتزازش صفحات خاطر دو

یکباره غبار خلاف دوستی زداید نثار منزل سرور یعنی محفل حضور آن نور افزای

دیده بصارت و رونق افزای مسند وزارت باد   چندانکه

ناظم عالم امکان بکفالت کارکنان بذات محامد سمات جناب شوکت و جلالت

نصاب مجدت و فخامت مآب صدر الوزراء الفخام دوست مکرم والامقام

مشیر مفخم صدر اعظم زیب اندوز ساحات فسیح وزارت و درایت رای اصابت قرین

ضیا افزورها بعد از شرح مراسم دعا بر صفحه مودت و صفا میگذارد که خجسته

نامه دوستی مآب فرخنده کتاب بکالکی نصاب که یادآوری جناب در صحبت

جناب جلالت نصاب سماحت و فراست مآب فضیلت و سعادت اکتساب

فلان که از طرف قرین الشرف اندولت بهیه بجانب سنی الجوانب این شوکت

سینه بربه بسفارت بزرگ مخصوص مامور شده بهمت ارسال مدیر فیه بود زیب محفل وصول

و مشارح فصول حصول مامول آمد مضامین مسطوره مستورات حجال الاتحاد را چهره

گشا و شاهدان برفع الحجال مهر و فا را شاهد صداقت سیما بود اکنون که جناب معزی

الیه مامورات خود را بدربار همایون ابلاغ کرده بسبحن منافی و تحیت اخلاق بر برات

دوستی و وفاق دولتین علیتین افزوده معاودت میکرد با قضای شرایط

مواصدت بتحریر و ترسیل این مودت پرداخته و تفاصیل اوضاح محول بتقریر

سفیر صافی ضمیر ست که در بار حضور ابلاغ خواهد کرد شرط مواصدت مقتضی ا

که پیوسته مجابر از نگارش صحیفه دوستانه بارجاع مهمات خوشوقت فرمایند

لالا مدح و ثنا یکه از بحار صدق و صفا غواص وداد شس بر
کنار گذارد و شگفته شکوفه که در اشجار عهد و وفا بهار اتحادیش بار آرد نثار بزم حضور
الصدرآرای محفل صدارت و قدرافزای مسند وزارت ناظم مناظم جهان و واقف
مصالح پیدا و پنهان فرخنده وزیر ارسطو ضمیر مشتری رای مهر اندیشش ترون موسوی
دست عیسوی کیش برادر مکرم دستور معظم وزیر اعظم باد مکشوف رای دقیقه آرا
گرامی میدارد که چون از پرتو لطف خداوند بیچون و از مهرداوری بکتای بیمانند
خداوندان آن دو دولت ابدپیوند چنانکه باید بساط یکدلی و یگانگی گسترده
و شاهد یکجهتی و دوستی را بی پرده بمحفل شهود آشنا و بیگانه آورده اندکه بندگان
سعت پرورده و نازپرورده کی را از بیرون دل و جان گرده همان به که بنیروی خداوند
خویش با یکدیگر دمساز و در همه کار همداستان و همراز باشیم تا پیوند امید بر خواهان
از هم گسسته گردد   تا و نافه مشکی که پرورده شکوی صواب آید
گستره صحرای خطا و دسته دسته گلی که بسته دست هوا باد بخسته شد صبا

سازشبستی جادو دانه یعنی محفل سروران دستور یگانه عطر سحاب دماغ صدارت و گلشن
آرای باغ وزارت آن وزیر اعظم باد که تا در هر صباح نسیم سحری در مقام مهر خاوری
از لوح ظلام شکپر دار اختران گلزرست انجمن احوال و چمن اجلالش مهب شمائم
ازهار و آمال باد بعد از شکفتن گلهای دعا مشهود رای مهر اعتلا میدارد
شوق صحبت شریف موحد گوشه نشین و مجرد خلوت گزین تا جدار اقلیم فنا و
صاحب لوا عرصه و فا جلال کشور تجرید و قلندر دار الملک تفرید با دشاه باردرو
و داعدار تکیه درویش سباح بحار ناسوت و سیاح فضا لاهوت مرشد طریق
حقیقت و پیر تکیه طریقت صافی ضمیر یکه در صفا باطن با صبح صادق رنگ یستان
شیر خورده و عافطریکه لال مهر انور در دایره چرخ اخضر ازکاسه کشکول همتش
فیض افاضه در یوزه گرده پسندیده مشربیکه از تشریه هم صحبتش غنی و درویش را
لذت هذا عذب فرات حاصلت و صاحب طریقتی که از خبث بنات جبه دستبه خویش
جل هشت بدمعرفتش عارفان امعار راه پیراه کامل فاتحت حاشر کمبوت القفر نجر

آراسته و هیولای تجردش از اغراض آب و گل پیراسته صورت ظاهرش

بمعنی بلی من اسلم وجهه لله فهو محسن و تزیین باطنش مظهر ان رحمة الله قریب من المحسنین

اعنی شه فقیر احسانه بحدیست که شمه از آن ذکر تواند شد از آنجا که جلوت

باطن اشراق مواطن ساز انوار تجلیات اسرار غیب و شهود و لمعان پذیرد و ضمیر

حقیقت تخمیر گرامی در عالم وجد و مکاشفه از حجابهای قلوب احباء وحدت گزین واقف

و خبیر است حقیقت حال را احتیاج بذکر زبان ندانسته رجوع بوجدان صاحب فن صفا سرشت

نمود هرچند که در نظر طبع شریف را آشفتی مصداق هذا باطل فطرت والای

عنیف دارائی ازین مطبق و اطلس بوم آسمانی سپهر بی بها و نارسا است لیکن بجهه جانی

بنودن قعه پنجاه عدد دستار فی و دو ثوب شال برسم هدیه و برگ سبز ارسال حضور

گرامی نمود مرجو آنکه در معرض صراف طبع نقاد چشم از حقارت آن پوشند

امید که پیوسته مساعی الطاف محرم حرم کبریا اعنی خواجه دولت و اقبال قرین

طالع فیروز سعود و بهجت و نصرت ملازم رکاب ایام محمود سعادت نمود قلب سلیم

و طبع مدرک فهیم بهره یاب ادراک توفیق ایزد کریم، و بعد از رفع دعائیکه مقبول بارگاه

داران ملاء اعلی و باریافتگان سرادقات عالم بالا باشد مشهود رای فرخنده اقتضا

میدارد که مکتوب ظریف مبارک قدم و رقعه شریف زرکت سرشت لطافت توام

در ساعت سعید واصل و بمصداق فلما ان جاء البشیر القاه علی وجهه فارتد بصیرا دیده را از

وصول آن ضیاء حاصل گردیده راح ریحان عبارتش که نمونه کاسات مزاجها

کافور ابود خاطر فاتر را مست باده سرور و نشاط نموده و فی الواقع رضوان اگر جا گرد فردوس

صفحه نامش گرد دور زمرد است و یاقوت اگر پیش حسن خطش عبده نویسد سزا مرجان

از حسرت لالی سطور رشحش الماس سنگ بر دل شکسته و یوسف کنعانی از غیرت

حسن عبارتش در زندان غم نشسته شراریکه درباب تحصیل خواجه سرا داده بودند

هرچند که باعث تصدیع آن دوست مشفق متقبل و انیس موافق است لیکن از آنجا

که سرگوبان و محبت الفت رد شر حاجت روا فی دو دستار صندل پیمای وانشسته

معلوم است که در حصول این مقصود کمال التفات منظور دارند و همواره اوقات

مخلص صادق البال را بارسال مکتوب لطیف عنبر فام خوشحال و مسرور خواهند
چنانکه قصاید مسطور و غزلیات مشهور و مثنوی لیل و نهار و دریای عشاق
فصول و بحر طویل زمان مرقوم عنبر شمامه امکان شده باشد ثبت بیت انتخاب دیوان آفرینش
اعنی وجود مسعود گرامی در بیاض روزگار مجموعه وار باقی باد عنبر شمامه مشحون بدایع
معانی آبدار بلکه دریای مملو از لالی شاهوار اعنی بیاض مسودات افکار گوهر بار
معاوضه معجز نگار رسید هر بیت بلندش را که در عرش بلاغت مطاف گردونیان
بدایع روحانیان لطایف بیت المعمور میخوانم و حرف حرفش را بر کرسی می‌نشانم و هر
شعر دلنشینش را که جامه سیاه کعبه صفا طلبان مروه معنیست بیت عتیق میگویم
و از نوسازی سخن زمزم آسا عرق خجلت از جبین می‌فشانم شعله تجلی طور کلامش
چراغ خاندان کلیم را روشن نموده و بیضای ضیاء لامع النور بیاضش مشرقی
و مغربی و الهی را تخلص فرموده اگر با قلم دو زبان یکزبان باشند عندلیب
هزار دستان شوم و صفیر از هر بیتی بشنوانم گفت در مقامی که از آن شعرهای

تر رقم شود از آبداری معانیش صدای آبشار از ضربخانه مینوان شنید
نازک خیالانیکه بتار و پود معانی باریک در برابر آن اشعار کارخانه شعربافی وا
می‌کنند کتان در برابر مهتاب می‌گسترانند و حریفانیکه در پیش آن حرف
حرف را میزنند بی حرف خرف در جیب لالی غلطان جلوه میدهند
آنچه غایت نموده بودند همه بیت و غزل بود اگر آنرا بارسال قطعه مبدل مینا
پیشتر بسبب تقطیع بر دوش تمنای مرقع پوشان کسوت اخلاص میکرد دیدها
چنانکه اشهب زرین ستام مهر در میدان سپهر گرم جولان
مشکین لگام منزل نوز در عرصه آسمان سست عنان سمند رعنا خرام عمر در بند گامی
و زمام جواد سعادت رکاب دولت و کامرانی در کف آمال و سر پنجه اقبال
آن برادر بیهمال باد بعد از مراحل اشتیاق که ادهم قلم در نخستین مرحله وادی
اظهارش لنگ و بهین دشت صفحه برای جلوه جولان خیل پانش تنگ است
مشهود در امواخات برامیدارد که چون پیوسته توسن دل بیقرار در بوادی

استشعار حقایق حالات سعادت ولالات آنعزو برشتاب و بنقل اشهب خاطراز

حدت شوق ملاقات گرامی در آتش التهاب شیمپا در شوق که فلان

تا حکیم علی الاطلاق و معالج امرضه الفنس و آفاق ارعشار خانه

قدرت کامله و دارالشفای حکمت شامله التهاب حمای برقانی نهار را بشربت فواکه

شفق اطفاء و در دیر ظلمت شب الفرض کوکب وهاب صبح صادق مداوا

جمع طرق شمات و ذات مسیحی صفات را نوشدارو حصول آمانی و ماده الحیوة

عمر جاودانی نصیب با و بعد از شرح تجدید هیولای مودت باطنی و تذکار امور عامه

مولفت ظاهری شهود در احقایق پیرای سامی که نفس الامر قانون شفا و نجات

حاوی و ذخیره صنعت کامله حکمت را تحویت میدارد که حقا تاثیر نشاء اسرار ساز

و کیفیت سحار مفرح فرح بخش خدام کرام از طواف و ضه ملایک مطاف دماغ

جان جانان چندان اشتغال مشام باشد که موجزی از کلیات آن تشریح توانند

باشد چون در هنگام حضور لازم السرور کام مرام محبان الشیخ ابن عهد عشرت ساخته

بودند که در این اوان ببالین رنجوران آلام رنجوری قدم رنجه سازند و نظر التفات

بجانب خستگان درد و دوری انداز ند و چند روز با نفاس مسیحی خاصیت با صلاح

مزاج فاسد صاحبفراش بستر غم اغنی دردمند دوستی توام پردازند محب منتظر

بهمین عهد خوشدل بوده و جامع مفاصل ایام انفصال را جب الصبر شکیبائی تمکین

و شدت امتداد آزار مرض هجران فراق را معجون فرح یاد حضور باطنی وادویه

صحت صور بر الفرض مبارک ملازمت معنوی و شراب یحانی مجالست روحانی رفع

قولنج کوفت خاطر را معجون الراحه این عده دلپذیر دفع نموده منتظر عمر دوباره

میبود حال از قرار یکه معلوم شد سالک طریق وعده خلف گشته و از قضیه فلان

گذشته اند دا صدقا صادق دوستان موافق را جوار دلگشای لعای تربت

نجات و مفرح غمزدای حضور بهجت آرا مسرور نفرموده اند از انجهة آلام ناکامی تحیم

ضمیر محبت تخمیر ساری و تاپین علت اقسام سقام یاس و حرمان بر مزاج شریف

خاطر طاری گردید انشاءالله تعالی بزیارات و طاعات پذیرای صحت قبول و

نجاح دارین و مرام موصول بوده فلاسفه صحبت شریف عما قریب ذریعه (?)
ازآنجاکه استقامت مزاج وداد وصحت بنیه دوستی واتحاد در
نبض شناسیهای سائیه ضمیر انور درکمال ظهور وشرح اسباب سمیات از قانون دا (?)
دور بوده لهذا بعرض آن بنیه داخته شوق ها فی البال را بحدس فراست آمیز
وا مطالبیکه مورث دردسر ملازمان می بود پرهیز نمود چون در ایام ناسازکاری هوای
دوری وسوء المزاج اخلاط مهجوری حوادثات نگارشات نعم البدل مادة الحیوة ملاقات
ودافع مواد کدورات میباشد توقع آنکه پیوسته مرکبات سواد مداد مکاتیب شریفه
تقویت بخش قلوب محبان و بدایع نزاکت انفاس مسیحی اقتباس واجزای مرکب
القوای رشحهای کلک اعجاز اساس شافی مرضهای دلهای دوستان بوده
باشارات لازمة البشارات قوانین یکتایی (?) مرعی دارند با فی ایام عز نگارم (?)
مخلص بیریا معروض رای آفتاب ضیای ممالک آرا میدارد که درحالیکه
طرهٔ شاهد ضمیر از شکنج شکنجه حوادث زمان مانند جعد مشکین مویان خطا وچین غم گرفته

وآئینه طبع اخلاص منیر از غبار فتانی سپهر نفاق پیشه وگرد انگیزی حرکات
چرخ غدار اندیشه چون صفحه عارض نوخطان از رنگ زنگ پذیرفته که ناگاه از یمن
سعادت اختری درخشان گشته که کوکب یمانی از فروغ عبارتش غمیصا را چشم
روشنی گشت واز طراز طرز داد بنده نوازی مرغوله بسیج آکو خرامان گردید
که عارض تابان چگل از حسرت شکفتگی چو گل در خون خفت اعنی رقیمه کریمه اتفاق نمون
وعنایت نامه التفات مضمون که نامزد این بندهٔ اخلاص مقرون شده بود
شرف وصول بخشیده اسباب مباهات را سرمایهٔ قامت مطلوب مرام را
پیرایه گردید ومواکب زر سکوک انجم درخشش که از خزانه جود آسمان فسحت اعلیحضرت
سکندر شوکت دارا درایت قهرمان معمورهٔ ارض بالطول والارض مظهر مصدوقه انا
جعلناک خلیفة فی الارض سلطان البرین وخاقان البحرین ثانی اسکندر ذوالقرنین
صاحبقران الخاقین پادشاه اسلام پناه جم وقار وشاهنشاه ظل الله سلیمان
اقتدار لازالت نفوذ احکام العلیه رایجه فی الاقطار والامصار موهبت واجابان (?)

شده بود با کلید و ساعت طلای مجوهر که بدقیقه یابی طبع واکوهر از سرکار عاطفت مدار

عالی مدار یافته بود بوساطت حضرت مکرم دستور معظم احمد پاشا والی بغداد

داصل گشته از تأثیر اکسیر عطیه بهیه جدید بوانه نقد مزیف وجود این موجود دار العباد

هستی همقدر طلای احمر و ذره پرور بهای آفتاب آفاق تاب مرحمت خسروانه

درباره این بنده چون مهر انور سکه بزرگ دید و از هدیه سنیه آصفانه که طعنه

ساعت سعد میزد دل اخلاص منزل در فضای سینه از فرط نشاط رقاص گشته عقرب

نوایب عزت آن مانند مار بر خود پیچید و زبان مدحت بیان از غین عبودیت ساعت

شکرگذاری این عوارف عظمی پرداخت و از این مواهب بیدریغ فرق افتخار

بر چرخ دوار افراخت انشاء الله چندانکه صره فلک مقود کامل عیار کواکب

مشحون و درر دراری و لالی ثواقب در مخازن سپهر مخزون و ساعات ادوار

زمان و دقایق و ثوانی منوط و چرخ گردان بزنجیر کهکشان مربوط است کلید خزاین

جهان و مفاتیح کنوز عرصه امکان در ید قدرت و قبضه اقتدار اعلیحضرت شاهنشاه ظل الله

وخلیفه

وخلیفه اسلام پناه بوده ایام سعادت و اقبال بندگان عالی لباعث قیام

و قیام ساعت پیوسته باد و بموجب امر لازم الاذعان همایون عالیجاه مصطفی خان

رفع غایله کلفت و تمهید رسم الفت نموده در دار السلام بغداد از سایه گزینان قصر معصور

آن دولت ابد بنیاد کامیابان نعم بی منتهای عنایات سلطانی میباشد و انشاء الله العزیز

بنحو مقرر در اتمام و تکمیل امر سفارت و تشیید اساس مصالحه مستلزم الخیر و البشارت سعی

مشکور بظهور خواهد آورد باقی ظلال دولت و اقبال مع لایزال باد

پاسبان فزون از وهم و قیاس وقف مزرعه آلای و آلای جناب رب الارباب

که دهکده عالم جبروت را باسما همت خیری مالک است و ملک ملکوتش منزه از اشتراک

سهم و شراکت ثور در خرمنگاه قدرتش گاو بیت کاری که از مجره بند بر گردن نهاده

انجم و اختر کبوتران حرمی برکه در هوای او بال افشان و معلق زنان بخرج افتاده سنبله

در مزرعه دایره فلک از کشت زار صنع او خوشه ایست و حاصل کونین برای اهرمان

طریق اطاعت او توده کره خاک از اراضی سوکشتش قطعه زمینی است از جوی بجار

مشروب

مشروب گردیده و چرخ پیر در مزرع فیضش دهقانی که پاداشش طالب نتیجه ضیعی حمیده، و رقبات رقبهٔ انام از خاص و عام در ید ملکیت و اقتدار اوست و املاک شش دانگ جهات سته عالم امکان در تحت تصرف و اختیار او، و بدانه ریزی قطرات نیسانی صدف زمین را قابل نمو سنبلهٔ حبوب لآلی نمود، و اجدات قنوات علوم بی پایان در ارضی اصدور انبیا و رسل و اجرای سیاه معارف و ایقان در جداول قلوب اولیا و دیان سبل فرموده مراد و اسرار ذکر یا دمنی که ملکش قدیم است و ذاتش غنی. و درودی که خوشه چین باطقه با مرصد قلم ارکشت زار بیان در درود لایق بزرگوار است که مقصد اصلی از بنای مزرعهٔ جهان حصول حاصل ذات پاک اوست و علت غائی از احیار اراضی اموات عدم نمو دانه یکتائی گوهر تابناک او، و صلوات طیبات بر آل و اصحاب او باد که جعفرآباد ملت جعفری را بهین سالار ند و حدیقهٔ دین مصطفوی را نازل منزلهٔ ابر بهار و آسیای سپهر لاجوردی آبروی ایشان گردانست و اطاعت شرعشان عبدآباد بندگی و موم‌آباد

ایمان را آباد و سامان، و بعد بر دانشمندان موافق توفیق و استقرا فرا امور دقیقه کرده‌اند مخفی نماند که در سرزمین زندگی نشاندن درخت نیکوکاری مثمر اثمار برخورداری از آنهاست و در زراعتگاه دنیا که مزرعهٔ آخرتست افشاندن تخم رستکاری سبب ادراک ریع رستگاری در وقت حصاد عملها، بنا علیه وقف صحیح شرعی نمود قراء مزبور زنهت اباد و جعفرآباد را اقل خلق الله محمد مهدی بعد از چهره کشائی این عروس دیباچه دلکش مرغوب و مدعا از حلیه بندی عذرای این صفحه فرح بخش میمنت اسلوب آنست که فردانیت مخصص ذات پاک حضرت قدیم ذوالجلالست جلت عظمته که ساحت جبروتش از خس و خار علائق مناکحه و مناسله منزه و مبراست و دامن وجودش از لوث و آلایش تزویج و تولید مقدس و معرا الذی لم یلد و لم یولد و لم یکن له کفوا احد، وحدانیت مخصوص واجب الوجود لم یزل و لا یزالست و عرایس مزینهٔ افلاک را ابرای نظارهٔ ساکنان خاک از حجلهٔ کاه کمون بجلوه‌گاه بروز و ظهور آورده و بلباس هستی

ملبوس و اطفال موالید را از شیمه عدم بر بیت قابله قدرت شامله باد اینه
وجود مانوس فرموده الذی لم یتخذ صاحبة و لا ولدا ابعد از تنفرات حضرت سمات
مدعا که کالنور من شاهقة النور نهایت وضوح و ظهور دارد این است که قوام سلسله
هستی اهل عالم بر او جبت و مباشرت متعلق و مربوط و دوام اساس بقای نشئه آدم
بمناکحت و مناسلت وابسته و منوط است بمضمون آیه وافی هدایه وانکحوا الایامی
منکم و الصالحین من عبادکم و امائکم ان یکونوا فقراء یغنهم الله من فضله و الله
واسع علیم فواید دینی و دنیوی در ضمن این امر سعادت فرجام مندرج و حسنات بسیار
این عمل خیریت انجام در هر دو منتهج اقسام شامخ است پس بنی نوع بشر را که
نامزد عروس معرفت و متحمل بار شریعت و افراد انسان را که مظاهر وجود
مطلق و برگزیده مخلوقات حضرت تزویج و کدخدائی که باعث استحکام رشته
بقا و موجب انتظام امور دین و دنیاست اهم و ضرورست بمضمون النکاح سنتی
فمن رغب عن سنتی فلیس منی که اقصی مدارج علیه و اعلی مراتب تاکیدات ذکر

این سنت از جاده شرع مبین دور است پس هر فرد از افراد بشر را شایسته و
سزاوار است که بامر حضرت خداوند خود را باین رتبه بلند و پایه ارجمند واصل و از
انوار فیوضات و فوایدی که از مطالع کلمات آیات و احادیث طالع و لامع است
برای ظلمات یوم المعاد روشنائی حاصل نموده موافقت ملت حنیف و متابعت
شریعت شریف مصطفوی را عمده مشاغل امور سازد فلهذا مصداق این مقال است
که در زمانی فرخنده و فیروز و اوانی عشرت اندوز که از صباح نوروز که همه
مشروطات مسعود موجود و محذورات منحوسه مفقود بود که عالیجاه فلان ولد فلان
در سلک نکاح مستدام مرتبط و در سمت عقد دوام منخرط ساخت علیا جناب
خدارت مآب عفت انتساب المعتبره داب باکره رشیده عاقله فلانه بنت فلان
بصداق معین الکم و کیف فلان مبلغ بوکالت جناب علامی فلان از جانب
ناکح معظم الیه و وکالت جناب قدسی آداب نخبة السادات و الانجاب آقا میر
فلان از جانب ناکح معظم الیه و وکالت جناب قدسی آداب از جانب معظم الیها

صیغه نکاح ملت اثنی عشری جریان پذیرفت   استشهاد و استخبار

و استعلام میرود   از علمای اعلام و فضلای کرام سادات ذوالعز و الاحترام

و از کسانیکه علم کامل و اطلاع شامل دارند بر اینکه تمامی و همگی مشخصات قریه فلان

من محال ... و از جمله موقوفات اولاد ذکور ... بوده و در این اوقات بعنوان غصب

از تصرف ... بیرون کرده اند بمضمون آیه وافی هدایه لا تکتموا الشهادة ... کلمه

شهادت خود را در این صفحه نوشته و بمهر خود مزین فرمایند و هر آینه از عصیان کتمان

شهادت محترز و مجتنب بوده که باعث اجر عظیم و موجب ثواب جزیل خواهد بود تحریراً فی

شهر فلان   حاضر گردید در ... استاد محمد

پسر صلبی غیر بالغ خود را با جیری ... بحضرت ستوده خصلت استاد

ابراهیم زرگر از حال تحریر لغایت دو سال تمام بمبلغ چهار تومان

تبریزی که خوراک و ملبوس و جمیع اخراجات اجیر مزبور با استاد مرقوم باشد بصیغه ... اجیر

با شرایطی بین الموجر و المستوجر جاری شد فی شهر ... ۱۲۸۳

بتاریخ هفدهم شهر رجب المرجب بانجام رسید و باختتام کشید این کتاب همایون

و خطاب فصاحت مقرون و الحق این رسائل و دستور العمل پر غنج و دلال ... ابهی

بلاغت و آسمان ... هر ... تقریب ... و ... لاله رخسار هر سطرش از طره حور

و هر سطرش پیرایه دفتر اگر زیبائی شهپر طاوس خوانند سزا و هر کاه دفتر کارش دانند

رواست و این خزینه ... هنر مشحون است بلطایف مکاتبات و ظرایف مراسلات

سخن و ... اصاحب فن و ... ناظم سلک ... وزیر ... آیات اعیان ... دبیر

عطار ... معتمد الدوله میرزا عبدالوهاب ... الاصفهانی و خواجه صاحب بیان ...

بنان سید الوزراء و سند الادباء ... المحترم میرزا ابوالقاسم الحسینی الفراهانی

و ادیب بارع ... میرزا جعفر ... المتخلص بریاض علیه و علیهم ...

رحمة من الله الفیاض حرره العبد ... علی اکبر تفرشی

فی شهر رجب المرجب ۱۲۸۳